

با عرض سلام

«اولین و مهمترین قدم پیشرفت»

چطور می‌شود که یک نفر می‌آید مولانا و گنج حضور را دنبال می‌کند و واقعاً شروع به کار کردن روی خودش می‌کند؟ این اتفاق زمانی می‌افتد که شخص به جایی می‌رسد که احساس می‌کند، نمی‌داند و بلد نیست. احساس می‌کند تمام عمرش اشتباه کرده و الآن پذیرفته و اعتراف می‌کند که من اشتباه کردم و تسلیم هستم.

شخص به جایی می‌رسد که بقیه مردم به او می‌گویند: «تو واقعاً آدم موفق هستی» و او را تعریف می‌دهند، ولی آن شخص به آنها می‌گوید: «اصلاً اینطور نیست و شما از زندگی واقعی من و حال درونی من خبر ندارید. چرا الکی قضاوت می‌کنید و آدمها را بیخود بالا می‌برید؟ من یک آدم معمولی هستم. گاهی اوقات به ساده‌ترین چیزها حسادت می‌کنم، گاهی اوقات برای بی‌ارزش‌ترین چیزها می‌خواهم تأیید و توجه بگیرم». یعنی اولین قدم این بوده که شخص به جایی می‌رسد که اقرار به ناتوانی و ندانستن می‌کند و می‌گوید: «من اشتباه کردم، من زندگی‌ام مشکل دارد و مقصر کاملش خودم هستم و باید خودم را تغییر بدهم».

چرا این قدم اول، مهمترین قدم است؟

چون اگر یک نفر که من ذهنی دارد، قبول نداشته باشد که اشتباه کرده و زندگی‌اش مشکل دارد و یا بگوید تقصیر دیگران است، در اینصورت اصلاً احساس نیاز به تغییر خود نمی‌کند و اصلاً به خودش شک نمی‌کند و با قاطعیت ادامه می‌دهد. حالا اگر هزاران دلیل منطقی برای او آورده شود و روزها با او صحبت شود، هیچ فایده‌ای ندارد و باز هم اقرار به اشتباه نمی‌کند. برای همین است که مولانا می‌گوید:

کارگاه صنع حق، چون نیستی است  
پس برون کارگه بی‌قیمتی است  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۶۹۰

ما آمده‌ایم به این دنیا تا کارگاه صنع حق بشویم، یعنی مرکزمان از همانیدگی‌ها خالی شود و خدا ما را اداره کند. برای کارگاه صنع حق شدن باید «نیست» بشویم، یعنی اقرار به اشتباه کنیم و پایین بیاییم. قدم اول به این علت مهمترین قدم است که تنها در این صورت است که ما کارگاه صنع خداوند می‌شویم و از اینجا شروع می‌شود، اینجا است که ما می‌افتیم در مسیر کار. مولانا می‌گوید: «اگر این را نکنی، زندگی‌ات هیچ ارزش و قیمتی ندارد».

آینه هستی چه باشد؟ نیستی  
نیستی بر، گر تو ابله نیستی  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۲۰۱

در برنامه ۹۴۲ داشتیم که «چرا اینقدر برای ما سخت است که اعتراف به اشتباه کنیم و بگوییم: زندگی من اصلاً هم خوب نیست؟».

ما می‌توانیم با خودمان فکر کنیم که به چه علت است که اینقدر آدم اصرار دارد خاص دیده شود؟ ریشه چنین پندار کمالی از کجا می‌آید؟ من ارزش را در چه چیزهایی می‌دانم؟ آیا اگر آنها نباشند، من ارزش ندارم؟ در جامعه، مرتب آدمها را بالا و پایین می‌کنند و اصرار دارند که نشان دهند چه کسی بهترین است و می‌گویند: «خوشا به حال فلانی» و حتی ممکن است افراد مشهور دنیا را بپرستند و در ذهن خود از آنها یک انسان رویایی بسازند.

مرتب و مرتب درباره همه اشخاص قضاوت می‌شود، در ذهن و بر اساس تصورات ذهنی ارزش‌گذاری می‌شوند و کلاً زندگی در تصاویر ذهنی است. حال آیا ما هم اینطوری پوده‌ایم و هستیم؟ ما هم در همین جامعه زندگی کردیم، پس حتماً ما هم با من ذهنی و تصاویر ذهنی‌مان داریم زندگی می‌کنیم و بنابراین حتماً پندار کمال داریم و می‌خواهیم خودمان را در ذهن خودمان و دیگران، بالا و برتر نشان دهیم.

پندار کمال یعنی فکر و تصور اینکه من کامل هستم و برتر از بقیه هستم و هیچ نقص و اشکالی ندارم ولی تصور و پندار فرق می‌کند با واقعیت، اصلاً جدا از هم هستند. من واقعیت زندگی‌ام این است که پر از درد هستم و حالم بسیار بد است ولی در ذهنم تصور این را دارم که من باید یک شخصیت عالی و بدون نقص داشته باشم. خب چون این تصور یک چیز توهمی است و چنین چیزی در واقعیت وجود ندارد، این موضوع باعث مقاومت من در برابر پذیرفتن همه چیز از جمله اشتباهاتم می‌شود و این مقاومت در همه جنبه‌ها، زندگی من را نابود کرده است. تازه با خودم فکر می‌کنم برد کرده‌ام و چیزی بدست آورده‌ام، متوجه نیستم که برای خودم دام گذاشته‌ام و به خودم و دیگران ظلم می‌کنم.

در زمانه صاحب دامی بود؟  
همچو ما احمق که صید خود کند؟!  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۰۷

و این دقیقاً تعریف سرنگونی است.

سرنگونی آن بود که سوی زیر  
می‌رود، پندارد او که هست چیر  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۷۰۶

سرنگونی آن است که انسان پایین برود، فکر کند بالا دارد می‌رود.

یا تو پنداری که تو نان می‌خوری  
زهر مار و کاهش جان می‌خوری  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۴۵۷

اقرار به اشتباه و کوچک شدن، اولین و مهمترین قدم است چون:

هر که نقص خویش را دید و شناخت  
اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال  
کو گمانی می‌برد خود را کمال  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۳۲۱۲ و ۳۲۱۳

یعنی همین که اقرار به اشتباه کنیم و اشتباه خودمان را ببینیم، سریع برای تغییر خودمان اقدام می‌کنیم. ولی اگر اقرار نکنیم، به چیزی که مأموریت ما در این دنیاست نمی‌رسیم.

از لجاج خویشتن بنشسته‌یی  
اندرین تنگی کف و لب بسته‌یی  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۷۹

می‌گوید: «کوتاه بیا، تو هم مثل بقیه انسان‌ها هستی و اشتباه می‌کنی. اینقدر با پندار توهمی کمال، خودت را فریب نده و به خودت ظلم نکن و عمرت را تلف نکن، کار یک لحظه است، کافی است بخواهی».

یک زمان کار است بگزار و بتاز  
کار کوتاه را مکن بر خود دراز  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۸۱

با تشکر و سپاس  
-فرشاد از خوزستان